

معلمی برای همه

(به مناسبت شهادت آیت الله مرتضی مطهری)

می خواست هر ماه برای پدر و مادرش مبلغی بفرستد. جریان را به برادرش محمدتقی گفت اما او اعتراض کرد: «مرتضی! آنها که احتیاجی ندارند. برادر بزرگمان هم کمک خرج شان است؛ دیگر چرا ما باید این کار را انجام دهیم؟» با آرامش پاسخ داد: «کمک به پدر و مادر باعث می شود که خداوند به انسان توفیق دهد. هر چه ما به آنها بیش تر کمک کنیم و آنها از ما راضی باشند، خداوند توفیقات ما را بیش تر می کند.» هر بار که پدر و مادرش را می دید، دست آنها را می بوسید. فرزندانش نیز این کار را از او یاد گرفته بودند.

مرتضی مطهری



عالیه خانم (همسر شهید مطهری) از مسایل مادی دنیا که خسته می شد، برای همسرش حرف ها می زد و با او درد دل می کرد. آقا مرتضی هم با صبر و آرامش به تمام صحبت هایش گوش می داد و سپس می گفت: «چرا خودت را در معرض حرف هایی قرار می دهی که آزارت دهد؟ مگر حرف مردم در برابر رضایت خداوند ارزشی دارد؟ صبر کن و تردید نداشته باش که خداوند پاداشی شما را با عزت حقیقی خواهد داد....»

اگر لذت ترک لذت بدانی
دگر لذت نفس، لذت ندانی

مرتضی مطهری

چند تن از روحانیون محله نزد آقا مرتضی آمدند و شکایت کسی را کردند که مدام به استاد و کتاب هایش بد و بیراه می گوید.

کلافه شده بودند از اذیت های آن شخص و گفتند: «جازه می دهید او را برداریم و شخصی دیگر را به جایش بگذاریم.» با ناراحتی جواب داد: «نه! آن بنده خدا هشت سر عائله دارد. خدا نکند ما باعث شویم از نان خوردن بیفتد. توهین به من اشکالی ندارد و قاضی نهایی خداست. دعا کنید در پیشگاه او شرمند نشویم؛ این چیزها که می گذرند.»

مرتضی مطهری

پدری فرزندش را روی دوش گذاشته بود و در خیابان راه می رفت. استاد داخل ماشین بود که آن دو را دید. به آقای مدنی گفت: «نگهدارید!» و آن مرد را سوار کنید. پرسید: «پدر! چرا بچه ها را به دوش می کشی؟ ناراحتی اش چیست؟» وقتی شنید بچه مریض است و پول بیمارستان را ندارند تا دو هفته ای او را بستری کنند؛ گفت: «راضی هستی من فردا بچه ها را در بیمارستان بخوابانم؟» مرد با چشمانی اشکبار نگاهش کرد. مدت ها بود که این طور احساس آرامش نمی کرد.

مرتضی مطهری

در مقدمه «علل گرایش به مادیگری» گروه فرقان را افشا کرده بود. بعضی از اعضای این گروه به انتشارات حکمت آمدند و اعتراض کردند: «به مطهری بگو اگر این افشاگری ها را ادامه بدهد با او برخورد فیزیکی خواهیم کرد.» پیغام آنها که به گوشش رسید، با آرامش تمام گفت: «چه بهتر که من جان خودم را در مقابله با انحراف اسلام از دست بدهم.»

مرتضی مطهری

۲۲ سال از بهترین ساعات عمرش را در دانشکده الهیات گذراند. هم تدریس می کرد و هم مدیر گروه فلسفه بود. تقریباً تمام کتاب هایش را در دانشکده الهیات نوشته است. آن هم در اتاقی به طول ۵ - ۴ متر و عرض ۲ متر. غذا خوردن، استراحت اندک و مطالعه بسیارش در همین اتاق کوچک دانشکده انجام می شد.

مرتضی مطهری

گفت: «من می خواهم راجع به حافظ شیرین سخن سمینار داشته باشم.» همه تعجب کردند و پرسیدند: «چرا برای حافظ؟ شما که تخصص تان در فقه و اصول و فلسفه و منطق و عرفان است.»

پاسخ داد: «بحثی است که مطرح است: یک عده ای حافظ را آدم مشروب خوری می دانند و به خاطر بعضی از اشعارش که از می و ساغر و از این گونه مسایل سخن به میان آورده؛ ولی من حافظ را یک مرد عارف الهی می شناسم.» سمینار، دو سه جلسه طول کشید. همه از بحث راضی بودند. حاصل صحبت های استاد را در کتابی چاپ کردند و در دسترس عموم قرار دادند.

مرتضی مطهری



دیدار

۱۰

ش ۱۱۵

اولین کسی بود که به خطر «مجاهدین خلق» «منافقین» و «گروه فرقان» پی برد و با جان و دل در مقابل آنها ایستاد. دائم می گفت: «ما به دنبال انقلاب اسلامی هستیم. دنبال انقلاب صرف نیستیم. این که شاه برود، مسئله مهمی نیست. مهم این است که بعد از رفتن شاه، چه نظامی می خواهد روی کار بیاید. اگر بناسست که مثلاً شاه برود و امثال مجاهدین خلق روی کار بیایند، خوب، چه بهتر که اصلاً انقلاب صورت نگیرد.»

مرتضی مطهری



روبروی منزلش، خانه یکی از مقامات رژیم شاه بود و دو نفر پاسبان همیشه بیرون خانه نگهبانی می دادند. مرد که دیده بود نیمه های شب، چراغ سبزی در اتاق استاد روشن می شود؛ می خواست بدانند مسئله چیست. به پاسبان ها سپرد تا موضوع را زیر نظر بگیرند. پاسبان ها نیمه شب از پشت پنجره اتاقش را نگاه کردند و دیدند ساعت ها روبروی تابلوی «الله» سبز رنگ (نتون) ایستاد، نماز خواند، دعا کرد و اشک ریخت. پاسبان ها حال عجیبی پیدا کردند و چنان شیفته استاد شدند که دوست داشتند فقط از ایشان محافظت کنند.

مرتضی مطهری

منابع:

۱. شهید مطهری مرزبان بیدار، محمد خردمند، سازمان تبلیغات اسلامی.
۲. از چشمه تا دریا، حسن ابراهیمزاده، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، قم.
۳. نشریه شاهد یاران، شماره ۶-۵، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۵، ویژه‌نامه شهید مطهری.
۴. جلوه‌های معلمی استاد مطهری، انتشارات مدرسه، چاپ هشتم، تهران، بهار ۱۳۷۸.
۵. سرگذشت‌های ویژه از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری، به روایت جمعی از فضلا و یاران، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر.
۶. سیره اخلاقی علما، فاطمه عسگری، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، قم.

علامه طباطبایی می‌گوید: «مرحوم مطهری یک هوش فوق‌العاده‌ای داشت و حرف از او ضایع نمی‌شد. حرفی که می‌گفتم، می‌گرفت و به مغزش می‌رسید. علاوه بر مسئله تقوا و انسانیت و جهات اخلاقی که انصافاً داشت، یک هوش فراوانی هم داشت و هر چه می‌گفتم هدر نمی‌رفت، مطمئن بودم که هدر نمی‌رود. بنده وقتی که ایشان به درس می‌آمدند حالت رقص پیدا می‌کردم از شوق و شغف. به جهت این که انسان می‌داند هر چه بگوید هدر نمی‌رود و محفوظ است. در مطالب (کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم) هم یگانه کسی که از همه جهت مطمئن بودم حرفم هدر نمی‌رفت، ایشان بود. در عین حال اخیراً خودش صاحب نظر شده بود. نظر داشت. یعنی چیزی می‌فهمید و حکم می‌کرد...»

مرتضی مطهری

امام خمینی فرمودند: «... مطهری فرزند عزیز برای من و پشتوانه‌ای محکم برای حوزه‌های دینی و علمی و خدمتگزاری سودمند برای ملت و کشور بود. قلم و زبان او بی‌استثنا آموزنده و روان بخش است... من به دانشجویان و طبقه روشنفکران متعهد، توصیه می‌کنم که کتاب‌های این استاد عزیز را نگذارند با دسیسه‌های غیر اسلامی فراموش شود.»

مرتضی مطهری

معلم روزت مبارک

رفیقه برجیان

تعلیم از شئون الهی است و هم اوست که اولین معلم است و «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» و پس از آن خداوند این موهبت را به پیامبران و اولیاءش ارزانی داشت تا میثاق فطری را به آنان یادآور شوند و مسیر هدایت را به آنان بیاموزند. آنچه را که آنها خود تنها قادر به فرا گرفتن آن نبوده‌اند و اینک ای صبح روشن امید در ثنای تو چه بنویسم...

و چگونه می‌توان در ثنای تو ای معلم عزیز نوشت چرا که قلم؛ حرکتش را مدیون توست. تو که با سر چشمه نگاهت به من آموختی که بخوانم و فراتر از آن با عشقت و عطشات تعلیم دادی که علم دریایی است بی‌کران که نه تنها باید به تماشای آن نشست؛ بلکه باید در آن غرق شد. و عشقت را که تمام هستی‌ات در آن خلاصه می‌شد به من هدیه دادی و اکنون چگونه می‌توان حتی اندکی سپاسگزار بود؟!

نمی‌دانم ولی خوب می‌دانم که به مدد علم می‌توان سیاهی جهل را زدود و تنها با تفکر می‌توان از این نور بهره گرفت و این همه را و مهم‌تر از آن را از تو دارم که در قدم به قدم همراهیت با من با صبر و مدارا از کوچه‌های جهالت عبور دادی و پیش از اندیشه‌ها و بیش‌تر از آنها اندیشیدن را به من آموختی.



یکی از دوستان سیدش را به افطار دعوت کرد. برای سید راننده فرستاد و هنگامی که او رسید، پا برهنه به استقبالش رفت. سید که استاد و خانواده‌اش را دید، خجالت زده پرسید: «آقا! آخر من چه کرده‌ام که شما پا برهنه آمدید؟» استاد لبخندی زد و گفت: «نه! شما اولاد پیامبر هستید. من به پیامبر ﷺ، به علی بن ابیطالب (علیه السلام) و به فاطمه زهرا (علیها السلام) علاقه خاصی دارم و شما را به چشم دیگری نگاه می‌کنم.»

مرتضی مطهری

در طول روز هشت تا ده ساعت مطالعه و تفکر می‌کرد. در خانه که بود باغبانی می‌کرد و برای بچه‌ها قصه‌های قرآنی می‌گفت. به دیدار اقوامش می‌رفت، به درس و مشق بچه‌ها رسیدگی می‌کرد و در کارهای خانه همسرش را نیز یاری می‌نمود. وقتش را طوری تنظیم کرده بود که به همه کارهایش برسد. بچه‌ها هم از پدر یاد گرفته بودند بدون این که کسی در خانه به آنها تذکر بدهد، برای اوقات فراغت و درس خواندن خود برنامه‌ریزی دقیقی داشته باشند. استاد در خانه خیلی سفارش می‌کرد: «نباید وقت را تلف کرد. انسان باید از وقت و عمر خویش استفاده کند. هر چه از دست برود جبران شدنی است الاً عمر و وقت.»



مرتضی مطهری